

۱ - جهان در سال گذشته شاهد تحولات و رخداد‌های بزرگی بوده است. در این جا به رؤس برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. مهم‌ترین رویدادهایی که تأثیرات شگرفی در مناسبات بین‌المللی برجای گذاشته و می‌گذارند عبارتند از:

الف- تداوم و ژرفش بحران اقتصادی جهان سرمایه‌داری

بحران اقتصادی جهان سرمایه‌داری که از چند سال پیش آغاز شده، با افت و خیزهایی همچنان ادامه دارد و با توجه به جان سختی نئولیبرالیسم، به ویژه عملکرد سرمایه‌مالی و سیاست‌های پولی آن، نه تنها فاصله بین کشورهای مرکز و کشورهای پیرامونی بیشتر شده، بلکه این شکاف حتی در کشورهای متروپل هم ابعاد بسیار جدی پیدا کرده است. در این کشورها بیش از پیش به انبوه بیشمار خانه خرابان و تهی‌دستان افزوده میشود. ژرفش شکاف طبقاتی اکثریت جامعه را در مقابل نظام سرمایه‌داری قرار داده است. این وضعیت دهشتناک نشان داده است که داعیه نظریه پردازان جهان سرمایه‌داری مبنی بر "پایان تاریخ"، پس از فروریزی دیوار برلین، خیال‌بافی مردم فریبانه و رویای تبه‌کارانه‌ای بیش نیست.

حتی آوازه‌گران و مدافعان‌ها سرمایه‌داری اذعان دارند که دامنه و ژرفای این بحران بسیار فراتر از آنی است که آنان می‌پنداشته و اعلام می‌کردند. این بحران مراحل معینی را پشت سر گذاشته است. ما در اسناد کنگره‌های قبلی سازمان برخی از فرازهای مهم آن را بر شمرده ایم. خود ویژگی لحظه‌ی کنونی بحران این است که کانون آن به اروپا و به طور ویژه به "منطقه یورو" منتقل شده است. عمق بحران در این منطقه به گونه‌ای است که اتحاد پولی اروپا را مورد تهدید جدی قرار داده است. همه‌ی ۱۷ کشور منطقه یورو به یک سان بحران اقتصادی را تجربه نمی‌کنند و از عواقب و پی‌آمدهای آن به یک میزان متأثر نمی‌شوند. در این میان، کشورهای پرتغال، ایرلند، ایتالیا، یونان و اسپانیا (PIIGS) در موقعیت شکننده تری قرار دارند. در این کشورها دو پدیده از ویژگی‌های برجسته‌ای برخوردارند که عبارتند از آلودگی بانک‌ها به اوراق بهادار سمی و مقروض بودن دولت‌ها. بانک‌های این کشورها نه تنها به دولت‌های خود، بلکه علاوه بر آن، بدهی‌های گزافی را در پیوند با دولت‌های اصلی اروپا به بار آورده‌اند.

افزون بر این، تعلیق سیاست‌های انبساطی یا کنزی - افزایش تقاضا، اعطای وام برای سرمایه‌گذاری و غیره - و برگشت به سیاست‌های انقباضی-نئولیبرالی، نه تنها کمکی به حل بحران نکرد، بلکه برعکس موقعیت عمومی این کشورها را سخت‌شکننده کرده است. تحمیل این سیاست به کشورهای یاد شده، - مخصوصاً از سوی آلمان و فرانسه تا قبل از پیروزی ُ فرانسوا اولاند ُ و اثرات منفی بحران بانک‌ها و بدهی دولت‌ها، کاهش هرچه بیشتر رشد اقتصادی، افزایش بدهی‌ها و رشد بیکاری، نتایج مخرب و وحشتناکی را در قلمروی اقتصاد واقعی، تولید و صنعت به بار آورده است. به علاوه، شرایط وخامت‌بار این کشورها بحران در کل

اروپا را تشدید کرده، و از آن طریق به تعمیق بحران جهانی انجامیده است. این بحران موجی از اعتراضات را به همراه داشته و همزمان ماهیت سرکوبگرانه دولتهای سرمایه داری را، آن جا که با برآمد اعتراضات مردمی روبه رو میشود، به نمایش میگذارد.

در برابر این اعتراضات عکس العمل دولتهای امپریالیستی در کشورهایی همچون انگلیس-داعیه های دروغین ضد استبدادی و حقوق بشری این دول را به روشنی بر ملا میسازد و نشان میدهد که هم آوازی این دولت مداران با مردمان استبداد زده و غارت شده تنها در خدمت مهار انقلابات، جنبشهای آزادی خواهانه ضد استبدادی و عدالت جویانه است.

ب- مصائب و فجایع زیست محیطی

این مصائب و فجایع ناشی از تناقض بنیادین بین ظرفیت محدود اکولوژیکی زمین و تعادل شکننده آن که طی میلیونها سال شکل گرفته است با جوهره اصلی سرمایه داری یعنی گرایش بی پایان به رشد، تولید و مصرف است. سرمایه برای حفظ خود باید مدام افزایش یابد، پس باید مصرف شود. تولید باید گسترش پیدا کند تا نرخ سود حفظ و سرمایه انباشت شود و به اصطلاح رونق اقتصادی حاصل آید. و این روندی است که بر بستر رقابت که ذاتی این مناسبات است، تشدید می شود.

این همه تحت عنوان "توسعه" در محیط زیستی که محدودیت دارد و تعادل ظرفیتی بر آن حاکم است، در مسابقه دولت - ملت ها پیش میرود. نتیجه این توسعه چیزی جز تجاوز دائمی به محدودیت و تعادل محیط زیست نیست. و این یعنی فاجعه ای که هر روز نزدیک تر میشود و سرمایه داری هر ادعائی داشته باشد در بر خورد با این تناقض بنیادی کارآیی ی موثر خود را از دست می دهد.

هر گونه رفم سرمایه داری در تولید، قادر به جلوگیری از افزایش دائمی تولید و مصرف نیست، امری که با محدودیت و تعادل محیط زیست در تناقض است. بنابر این، منابع محدود با تولید و مصرف بی پایان، چپاول میشود و زباله های تولید و مصرف محدودیت و تعادل زمین را مختل میکند.

از سویی کشاورزی کالایی، با وجود منابع محدود آب، تولید خود را برای فروش و سود، هر روزه افزایش می دهد و منابع آبی را غارت میکند. از دیگر سو، عوارض گرم شدن زمین و خشکسالی را شاهدیم که نتیجه ی آن خشک شدن دریاچه هایی مانند اورمیه است که پی آمد آن فاجعه غیرقابل برگشتی برای کل منطقه است. اگر برای امر دیگری هنوز به فرض محال بتوان برای سرمایه داری مجالی قایل شد، برای حفظ محیط زیست و گریز از فاجعه ی ناشی از تخریب آن هیچ مجال و فرصتی نمیتوان به سرمایه داری داد. هر لحظه که این مناسبات ادامه یابد به همان میزان فاجعه غیرقابل برگشت میشود. اهمیت این موضوع متأسفانه هنوز جایگاه لازم خود را در میان چپ ها، به ویژه در ایران، پیدا نکرده است.

ج - استراتژی جدید امریکا

حادثه دیگری که در سال گذشته از اهمیت استراتژیک برخوردار بود، تغییر سیاست راهبردی امریکا در مناسبات بین‌المللی است. در تمام اسناد ناظر بر این سیاست دولت امریکا بعد از جنگ جهانی دوم در عرصه بین‌المللی، درگیری همزمان در دو جبهه یعنی اروپا در مقابل بلوک شرق و حوزه ی پاسیفیک و خاور دور در برابر چین، از اهمیت تعیین‌کننده برخوردار بوده است. در سندی که «اوباما» در سال گذشته منتشر کرده، نشان می‌دهد که در این استراتژی نوین، اروپا اهمیت سابق خود را از دست داده و حوزه ی پاسیفیک، و در درجه بعد منطقه خلیج فارس اهمیت بیش تری پیدا کرده است. در این سند از جمله بر مهار چین و روسیه همچون هدف استراتژیک اشاره شده، هدفی که میتواند جنگ سرد نوینی را با مختصات دوران حاضر به نمایش گذارد. همین خصلت گستاخانه و سلطه طلبانه است که پیمان شانگهای را همچون هدف محوری در نقطه مقابل سیاست امریکا در دستور کار چین و روسیه قرار داده است. روسیه که سیاست نزدیکی به اروپا را تعقیب می‌کرد، به علت عملکرد یک رشته عوامل، در دستیابی به این هدف ناموفق بوده است؛ از این رو سردمداران این کشور سیاست، "نگاه به شرق" را پیش گرفته اند. «وتوی» قطع نامه های امریکا و متحدان آن در شورای امنیت از جانب روسیه و چین، به ویژه در پیوند با سوریه و ایران، واگرایی بازیگران صحنه ی مناسبات بین‌المللی را به خوبی نشان می‌دهد.

د - بلوک بندی های جدید

تداوم و ژرفش بحران اقتصادی و تجدید آرایش مناسبات بین‌المللی به اتخاذ سیاست ها و استراتژی های متفاوتی در بین گروه بندی ها و طبقات و دولت های مدافع آن ها برای حل بحران انجامیده است. در حالی که دولت امریکا همچنان بر سیاست های شبه کنزی برای نجات نظام پافشاری می‌کند، برخی از دولت های اروپایی به ویژه آلمان، بر سیاست های انقباضی برای حل بحران تاکید دارند. افزون بر این، پیمان شانگهای-چین و روسیه-همگرایی استراتژیکی معینی را در برابر غرب، و بدین سان دور جدیدی از رقابت در عرصه های معینی را به نمایش می‌گذارد.

هم چنین کمک مالی چین، روسیه، هند، برزیل و افریقای جنوبی به صندوق بین‌المللی پول پدیده ای است درخور تامل، که بر صحنه ی سیاسی بین‌المللی اثرات قابل توجهی بر جای خواهد گذاشت. کفایت در این باره به تعهدات و کمک های اخیر این کشورها نظر افکند که آن ها برای حل بحران اقتصادی، در قبال نهادهای مالی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بر عهده دارند و در اختیار آن ها قرار داده اند. این تعهدات البته با حق رای و قدرت تصمیم گیری این کشورها در نهادهای یاد شده چندان خوانایی ندارد و همین واقعیت است که فرصت های جدیدی برای تغییر قدرت تصمیم گیری در این نهادها را فراهم آورده، و تجدید و توزیع قدرت را به چالشی در بین کشورهای بزرگ تبدیل کرده است.

ه - جنبش های اعتراضی علیه سرمایه داری

بحران اقتصادی و اتخاذ سیاست های نئولیبرالی دولت های سرمایه داری، نتایج و پی آمدهای متناقضی داشته است. از یک سو، شاهد رشد جنبش ها و گرایش های راست، شبه فاشیستی نظیر تی پارتی در امریکا، و گرایش های خارجی ستیز و فاشیستی در غالب کشورهای اروپا هستیم و از سوی دیگر، برآمد جنبش های اعتراضی ضد نئولیبرالی با درون مایه چپ. این جنبش ها هم چون واکنشی است در برابر تعرض نئولیبرالی، نظیر تغییر شرایط کار به ضرر اردوی کار و به نفع سرمایه، منعطف کردن بازار کار، و افزایش سن بازنشستگی. این اعتراض ها، بخش های تثبیت شده ی مزد و حقوق بگیران، بیکاران، جوانان و حتی لایه های پایینی طبقه متوسط را در بر می گیرد. این جنبش ها بسیار متنوع و دارای اشکال سازمان دهی منعطف اند، نظیر اعتصاب های بزرگ (ویسکانسن)، تظاهرات خیابانی (ایتالیا) تا تسخیر میداين (میدان خورشید در اسپانیا). در این جنبش ها از سازمان دهی شبکه های افقی تا عمودی استفاده کرده اند. اگرچه این جنبش ها تا حد معینی خود جوش اند و با سرعت حیرت آوری می درخشند، معهذ با همان سرعت هم افول می کنند و فاقد برنامه و چشم انداز دراز مدت اند و تا کنون نتوانسته اند تدوام و پیوستگی در مبارزه را با استراتژی و تاکتیک های منعطف تلفیق و ترکیب کنند.

و- انقلابات عربی و چشم انداز آن

نگاهی به تحولات و اوضاع سیاسی کشورهای منطقه نشان می دهد که قلب انقلابات عربی کماکان در رژیم های مصر، تونس، لیبی و یمن می تپد. جنبش اعتراضی در بحرین، اردون، مراکش و عربستان هنوز در کادر رژیم سلطنتی موجود قرار دارد، اگرچه بحرین تا حدی استثنا است. در برخی از کشورهای منطقه - الجزایر، عراق، لبنان - به سبب یک رشته عوامل نظیر سرنگومی رژیم صدام حسین، جنگ داخلی طولانی مدت در الجزایر، تفرقه بین مسیحیان، سنیان و شیعیان در لبنان، با جنبش اعتراضی سراسری علیه رژیم های حاکم روبه نیستیم.

یک بررسی اجمالی از میزان تغییرات در کشورهای مزبور چند مولفه را برجسته می سازد:

- ۱- اخوان المسلمین در این جنبش ها، یکی از نیروهای اصلی به شمار می رود که تا حد زیادی در فعل و انفعالات صحنه ی سیاسی این کشورها و در تعیین راستا و چشم اندازهای آن ها نقش موثری ایفا می کند.
- ۲- نوع مناسبات و میزان رابطه ی این کشورها با غرب، اگرچه با رژیم های پیشین آنها تا حد معینی تفاوت دارد، اما با نوع مناسبات رژیم جمهوری ی اسلامی با غرب، در عین حالی که نسبت به اسرائیل رویکرد سخت گیرانه تری دارد، تمایز آشکاری را نشان می دهد.
- ۳- دفاع از تقدس مالکیت خصوصی، و ستایش از بازار آزاد هم چون راهنمای طرح ها و سیاست های اقتصادی این کشورها، در کنار اقدام هایی با درون مایه تامین اجتماعی به نفع تهیدستان به مثابه ی چاشنی این استراتژی اقتصادی در پیش گرفته می شود.

۴- محتمل ترین چشم انداز سیاسی در کشورهای مزبور، در بهترین حالت، شکل گیری ی نوعی دموکراسی محدود و کنترل شده نظیر تجربه ی حزب عدالت و توسعه در مدل ترکیه است که به طور نسبی با چرخش نخبگان در انتخابات همراه است. با این همه، در این کشورها، به سبب ماهیت اسلامی ی نیروهای اصلی در صحنه ی سیاسی و اعمال محدودیت بیشتر بر زنان، نیروهای چپ و سکولار و تحدید حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی، رویکرد ارتجاعی به ناگزیر در جامعه غلبه پیدا می کند.

۵- یکی از دلایل بی واسطه بروز این جنبشها، هر چند با درجه های متفاوت، عملکرد نئولیبرالیسم و سیاست این کشورها بوده است. با این وجود، چه در رابطه با فرادستی نیروهای ارتجاع داخلی و چه در خصوص عملکرد سیاست ارتجاعی ی غارت گرانه و تجاوزکارانه امپریالیستها در شمال افریقا و خاور میانه، مشخص شده است که دولتهای امپریالیستی و در راس آن امریکا، وقتی در برابر انقلابات کارگری و مردمی قرار می گیرند، در هم آوازی ظاهری با آن می کوشند، سوار موج شده و با تغییر مهره ها و نماد ها کل سیستم را نجات دهند و انقلاب را - چه به صورت نرم چه خشن و نظامی - به کژ راهه برده و آن را از مطالبات انقلابی اش تهی سازند و با رفورمهایی مردم فریبانه آن را در جهت اهداف و سیطره ی خود سوق دهند. این سیاستی است که دول امپریالیستی در مقابله با جنبش های امریکای لاتین، افریقا و سایر نقاط جهان تا کنون پیش برده اند.

سیاستی که در افغانستان و عراق به پیش رفته و در دو سال گذشته در مسخ انقلابات موسوم به بهار عرب، در تونس، مصر، لیبی، یمن پی گرفته شده و هم اکنون در سوریه پی گرفته میشود، نشانگر آن است که نوبت ایران فرا خواهد رسید.

۲- سال ۹۰ را در حالی پشت سر گذاشته ایم که شبخ جنگ در آسمان ایران به پرواز درآمده است و تحریم اقتصادی ایران مقدمات جنگ را فراهم می آورد. رژیم سرمایه دار ی جمهوری اسلامی با جذب یارانه ها، اصرار در پیشبرد برنامه های اتمی، بی توجه به نیازهای حیاتی جامعه و خطراتی که ادامه ی برنامه غنی سازی هسته ای برای مردم و کشور دارد، بر وخامت اوضاع سیاسی و اقتصادی افزوده است. تهدیدهای رژیم اسرائیل با پشتیبانی دول امپریالیستی، شرایط بس خطرناکی را برای مردم کشور ما تدارک می بیند.

بدیهی ست، این اکثریت مردم ایرانند که قرار است از هر دو سو و از جانب هر دو ارتجاع له شوند و این سراسر ایران و زیر ساخت های اقتصادی آن است که در صورت بروز جنگ ویران می گردد. صدای هیچ کدام از دو ارتجاع و ایادی آن ها، صدای مردمان ایران نیست. اکثریت اهالی، اکثریت کارگران و زحمت کشان نه صدای دو ارتجاع که صدای سوم هستند و به هر دو ارتجاع « نه » می گویند؛ علیه جنگ و جنگ

طلبان، علیه سرکوب کننده گان، علیه استبداد و استثمار داخلی و خارجی. و ما کمونیست ها بخشی از آنان و همدست آنانیم.

سرنوشت عراق و لیبی نه یک خطر بعید و نه خیالی، بلکه تهدیدی جدی و هولناک است و هر آن بر اثر یک ماجراجویی پیش بینی نشده از هر دو سو می تواند بنیاد کشور را به باد دهد. در این شرایط داشتن تصویری روشن از مشخصات اوضاع سیاسی، شناخت محدودیت ها، ظرفیت ها، امکان ها و تشخیص تحولات آتی بازیگران سیاسی و تدوین یک استراتژی کارآ و موثر، از ضرورت مبرمی برخوردار است. در این راستا لازم است به وضعیت موجود موقعیت جنبش طبقه کارگر و متحدین آن در جنبش های اجتماعی پرتوی بیافکنیم.

جنبشی که به نام جنبش سبز در اعتراض به تیپهکاری بخش مسلط رژیم اسلامی در تقلب انتخابات خرداد ماه سال ۸۸ تکوین یافت، از پا افتاده است. علت آن را می بایست در مولفه های زیر جستجو کرد:

الف- سرکوب لگام گسیخته و هار استبداد حاکم؛

ب - چیرگی گرایش اصلاح طلبان حاکم بر این جنبش و تناقضات برنامه ای و سترونی استراتژی سیاسی آنان که ناظر بر بازگشت به دوران "امام خمینی" و "اجرای بی تنازل قانون اساسی" و حرکت بر بستر قانون است؛

ج - ضعف و نا کارایی نیروهای مدافع دموکراسی و سوسیالیسم در این جنبش.

رژیم اسلامی در این نبرد توانسته است خطری را که این جنبش اعتراضی توانسته بود برای موجودیت آن ایجاد کند، تا حدی خنثی سازد. معهذا این پیروزی نسبی با ریزش هر چه بیش تر مشروعیت رژیم همراه بوده است. اکنون عدم مشروعیت، در بین کسانی گسترش یافته که تا کنون بنیاد نظم مستقر را مورد چالش قرار نمی دادند. در این نبرد، رژیم اسلامی نه از طریق برتری سیاسی و اخلاقی، بلکه با عنصر سرکوب و قهر عریان دستگیری ها، کهریزکها، و کشتن مخالفان خود به پیروزی دست یافته است. وانگهی این موفقیت به اراده واحد در درون بالایی ها منجر نشده، بلکه شکاف جدیدی در درون جناح اصلی یعنی اصول گرایان-دهان گشوده است که به سهم خود می تواند نطفه ی بحران های جدیدی را به وجود آورد. انسداد فضای سیاسی، در کنار فشار اقتصادی و تحمیل ارزش ها و فرهنگ مذهبی به روایت ولایت فقیه، خواسته های مطالباتی را آنچنان گسترش داده است که می تواند امکان بروز شورش ها و انفجار توده ای را با مضامین و درونمایه های جدید فراهم سازد.

۳- برای مقابله با این شرایط مصیبت بار، برای مبارزه با استراتژی بازگشت به دوران دوم خرداد که تداوم

همین وضع موجود را نهادینه می کند، برای خنثی کردن پروژه های سیاه و آلترناتیوسازی هایی که با پشتیبانی قدرت های امپریالیستی همراه است، چپ باید استراتژی مفصل بندی جنبش های توده ای و محاصره سیاسی

رژیم اسلامی را برای درهم شکستن ساختارهای استبداد سیاسی و نظام بهره کشی تدارک ببیند. از این رو تشخیص آن نیروهای اجتماعی که قادر و فاعل تحقق استراتژی پیوند جنبش های توده ای و محاصره سیاسی رژیم اسلامی باشند، گام اول در تعیین یک استراتژی به شمار میرود.

از دید ما پیشا پیش این نیروها، طبقه کارگر قرارداد که به مثابه ستون فقرات ولولای اتصال جنبش های اجتماعی و پیشقراول جنبش طبقاتی و جنبش سرتا سری توده ای عمل می کند. این طبقه که بنا به سرشت خود، ظرفیت فراتر رفتن از وضعیت موجود و حتی عبور از نظام سرمایه داری را داراست، هم اکنون شرایط بس دشواری را تجربه می کند. زیرا از حیث سازمانیابی و طرح مطالبات خود، در شرایط تدافعی بسر می برد. با این همه، نه تنها با تمام نیرو و با چنگ و دندان از همه اشکال مبارزه : طومار نویسی، تحصن، اعتصاب تا راه بندان... استفاده می کند، بلکه علی رغم وجود خشونت لگام گسیخته و سرکوب مداوم و گاه خونین، از تلاش برای ایجاد تشکل مستقل و سراسری خود، دست بر نمی دارد و با پذیرش ضرب و شتم، زندان، اخراج، بیکاری و خانه خرابی بر حقوق حقه ی خود پای می فشارد. برای در هم شکستن توازن قوا به ضرر رژیم استبداد سرمایه داری و به نفع پیشروی طبقه کارگر، ضروری است: نخست، منطق عام سازمانیابی کارگران در شرایط استبدادی (قانونی، علنی، نیمه علنی، با ساختاری شل و منعطف یا با دفتر و دستک با رهبران شناخته شده) راهنمای فعالیت ما قرار گیرد. دوم، لایه های مشخص درون طبقه چه به لحاظ کمیت، چه از حیث اهمیت، خود ویژگی ها و مختصات واقعی آن ها شناسایی شود. سوم، و مهم تر از همه تشخیص حلقاتی است که می تواند بخش های مختلف طبقه را به یکدیگر متصل سازد و بر مسیر راه پیمائی آن روشنی افکند. کمونیست ها به جای بیل زدن در زمین نرم و افشاگری علیه بد کرداری های رژیم باید در این جا متمرکز شوند، منطق سازمانیابی و مفصل بندی جنبش ها را دریابند و به سهم خود در تحقق آن بکوشند.

شاخص ترین جنبش ها و مشخصات عام آن ها:

الف - اگر جنبش کارگری می تواند بنیاد نظام سیاسی و اجتماعی مستقر را درهم شکند و اگر جنبش ملیت های ساکن ایران از نیروی موثری در تضعیف قدرت مرکزی برخوردار است، **جنبش تهیدستان شهری** را باید نیروی ضربت در انقلاب ایران قلمداد کرد.

تهیدستان شهری به آن گروه انبوهی از مردم اطلاق می شود که از مناسبات تولیدی معینی کنده شده و در روابط تولید جدید در شهر جذب نشده و در کنار مناسبات نوین اجتماعی به کار و زیست می پردازند. این بخش از مردم که در میانشان کارگران بیکار و خانه خراب کم نیستند، پیش تر دارای جایگاه معینی در شیوه تولید بوده اند و بر اثر فروپاشی درونی یا عوامل موثر بیرونی دیگر قادر نیستند در مناسبات گذشته نقشی ایفا کنند، در نتیجه از روستاها، یا از شهرهای کوچک، یا در اثر خانه خرابی به سبب تاثیرات مخرب مناسبات سرمایه داری درون شهرهای بزرگ، به حاشیه روابط تولیدی اجتماعی پرتاب می شوند و این مناسبات نمی تواند آنها را در خود هضم و جذب کند.

نگاهی به فرآیند گذر از روابط پیشا سرمایه داری به سرمایه داری در کشور ما از دهه ی ۴۰ به بعد، اهمیت و جایگاه این نیرو را مورد تاکید قرار می دهد. کفایت در این باره به تغییر جمعیتی در تهران نگاهی بیافکنیم. در سال ۱۳۵۵، ۵ درصد جمعیت در تهران، در شرایط اسکان غیررسمی زندگی می کردند. این رقم در سال ۱۳۶۵ به ۱۱ درصد، و در سال ۱۳۷۵ به ۱۹ درصد بالغ گردید. تمرکز این بخش از مردم از ۵ نقطه در تهران به ۱۱ نقطه افزایش پیدا کرد. اگر از چشم انداز بلند مدت به مساله نگاه کنیم، در می یابیم که در فاصله بین ۱۳۵۵ تا ۱۳۷۵، حدود ۴۰ درصد از ۵ میلیون نفر از اضافه جمعیت تهران بزرگ، به طور غیر رسمی اسکان یافته اند که شاهدهی است از ماده انفجاری عظیم در کشور ما. این نیروی وسیع البته در شرایط مشابهی زندگی نمی کند، برخی از آن ها در آلونک ها، بخشی در حلبی آبادها، گودها، چپرها، زاغه ها... به سر می برند.

وضعیت زندگی ی مهاجرین افغانی از این هم اسفناک تر است. آن ها که دهه هاست از سیاست نژاد پرستانه و پاک سازی قومی رنج می برند و مجبورند سخت ترین مشاغل با نازل ترین دستمزد را برای بقا بپذیرند، نه تنها از حقوق عادی ی شهروندی محرومند بلکه در سال های اخیر مساله ی تأمین جانی و حتی محدودیت مکانی و تأمین آذوقه نیز به مشکلات آن ها افزوده شده است.

اما هم تهیدستان شهری و هم مهاجرین افغانی در برابر سیاست بولدوزری رژیم اسلامی و برخورداری از یک زندگی در خور شان انسانی منافع مشترکی دارند. اگر پدیده ی شورش گرسنگان (نیشاپور) و بیکاری را نیز در نظر بگیریم، داشتن تصویر روشنی از وضعیت فلاکت بار اکثریت مردم کشورمان کار دشواری نخواهد بود. چپ باید در میان این ها ریشه بدواند و در سازماندهی آنها مشارکت نماید و با بردن گفتمان سوسیالیستی به درون این نیرو مانع از بهره برداری نیروهای ارتجاعی از آنان گردد.

ب - جنبش زنان تا این جا یکی از هوشمندترین جنبش هایی بوده است که منطق پیشروی و عقب نشینی در شرایط تسلط ارتجاع را درک و در عمل پیاده کرده است. این جنبش در استفاده از امکانات موجود، از شکاف ها و منفذهای قانونی به خوبی بهره برده است. به علاوه این جنبش در استفاده از تجربیات جنبش زنان سایر کشورها و بومی کردن آن ها از خود مهارت ارزنده ای نشان داده

است. اما به نظر می رسد که فعالیت بخش های قابل توجهی از این جنبش در میان لایه های محدودی از زنان طبقه متوسط محصور مانده، و مبارزه در کادر قانونی را ایده آلیزه می کند. این جنبش بدون پیوند با زنان اعماق جامعه نمی تواند هیچ یک از دستاوردهای خود را نهادی سازد، چه رسد به این که به قلمروهای جدیدی پیشروی کند. از این رو سازمان دهی زنان کارگر و زحمتکش آن اقدام بالینی است که راستای جهت گیری جنبش زنان برای فایق آمدن بر سیاست زن ستیزانه رژیم اسلامی را تشکیل می دهد. مفصل بندی مبارزه و سازمان یابی برای خواست های ویژه ی زنان کارگر و زحمتکش با خواست های عام زنان، آن حلقه ی کلیدی است که با حل مشکلات آن، جنبش زنان می تواند از محدوده کنونی خود خارج شود.

ج - مبارزه ی ملیت های ساکن ایران یکی از جنبش هایی است که از ظرفیت موثری در تضعیف

قدرت مرکزی برخوردار است. براساسی سرنوشتی جمهوری اسلامی بدون جنبش های ملیت های ساکن ایران اگر نگوییم نا ممکن سخت دشوار به نظر میرسد. رژیم جمهوری اسلامی به سبب سیاست های به غایت ارتجاعی تضعیف هویت ملی که آمیزه ای از ستم های مذهبی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی را بر مردمان نواحی ملی تحمیل کرده است - جنبش ملیتهای ساکن ایران را بر پرتگاه یک دو راهی قرار داده است. در فقدان یک جنبش مردمی و مترقی سراسری که پرچم دفاع از حق تعیین سرنوشت را در اهتزاز نگه دارد و در شرایط عروج ناسیونالیسم قومی - سرزمینی، خطر گریز از مرکز و پاره پاره شدن کشور ما نه تنها امری بالقوه، بلکه هر آن می تواند به یک خطر بالفعل تبدیل گردد. راه دیگر کمک به فرارویدن هویت ملی بر پایه ی برابری سیاسی استوار بر حقوق شهروندی کامل با عنایت بر حفظ، گسترش و ارتقاء هویت فرهنگی و تعریف جدید از ملت مدنی است که تمایز بین ملیت ها را نمایندگی نمی کند، بلکه در عین حفظ هویت ملی - فرهنگی بر همبستگی بین ملیت ها تاکید می ورزد. بنابراین، چه باید برای جا انداختن مفهوم ملت استوار بر حقوق شهروندی، دفاع قاطع و کامل از حق تعیین سرنوشت ملیت ها، زبان مادری، دفاع از توازن منطقی تمرکز و عدم تمرکز قدرت، فدرالیسم متناسب با ساختار چند ملیتی ایران، و البته در جهت تضعیف گرایش وحدت ستیز ناسیونالیسم قومی تلاش ورزد.

د - جنبش جوانان برای دفاع از زندگی ی عرفی، روزانه و تن به تن در برابر فرهنگ واپس گرا و تاریک اندیش رژیم اسلامی به نبرد می پردازد. جمهوری اسلامی نسبت به سبک زندگی این جوانان برخلاف رژیم شاه بی تفاوت نیست، به سبب خصلت توتالیتر ناگزیر است شیوه ی زندگی آنها را بر مدار ایدئولوژی اش سازمان دهد. از این رو به طور مستمر به حریم جوانان یورش می برد و آنها را علیه خود می شوراند. البته درونمایه مبارزه ی جنبش جوانان، صرفا از خصلت مقاومت در برابر تحمیل فرهنگ مستقر برخوردار نیست، بلکه علاوه بر آن در دفاع از مختصات سبک زندگی معینی نیز سرچشمه می گیرد، مختصاتی که این مبارزه را به امری دایمی و پایدار در سراسر حیات جمهوری اسلامی تبدیل کرده است، اما خطاست اگر جنبش جوانان را که امروزه بخش بزرگی از آنان فرزندان طبقه کارگر و زحمت کش اند و اکثریت آنان به نوبه خود نیروی ذخیره کارند، تنها در حوزه مقاومت و مبارزه فرهنگی و مدنی خلاصه کنیم و سویه ی اقتصادی - اجتماعی این نبرد را نادیده بگیریم. بخش قابل توجهی از جوانان کشورمان دارای تحصیلات عالی اما بیکار، بی آینده و بدون چشم انداز روشن اند. مجموعه این شرایط است که می تواند دستمایه مناسبی برای پیوند این بخش از جوانان با جنبش کارگری فراهم سازد و ظرفیت آن را افزایش دهد و از نیروی نهفته آن خود را غنی سازد. چه باید با این جنبش درآمیزد، با برنامه ی رایج و عمومی لیبرالی درون آن به چالش برخیزد و برتری افق های معطوف به آزادی و دموکراسی پیگیر سوسیالیستی را در برابر گفتمان آن ها نشان دهد.

۴ - جامعه ایران تلاقی گاه تضادها و تخاصم های گوناگون و متعدد است و جنبش های دیگری نظیر دفاع از

محیط زیست، دانشجویی... با درون مایه های خاص خود هم اکنون در ابعاد معینی به فعالیت مشغول اند. آن ها از این ظرفیت برخوردارند که رشد و گسترش یابند و یا با این جنبش ها درهم آمیزند. هر یک از این جنبش ها از خصوصیت و گوهر معینی برخوردار است که آن را از دیگری جدا می کند و مرزهای هویت آن را مشخص می سازد. همه این جنبش ها به واسطه ی سلطه مناسبات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی استوار بر استثمار و سلطه، یک رشته مطالبات عام و منافع مشترکی دارند که میتواند به مفصل بندی آن ها یاری رساند. در همه ی این جنبش ها نقش کارگران را نمی توان و نباید نادیده گرفت، در درون جنبش کارگری نیز نا برابری های سیاسی- فرهنگی معینی عمل می کند که به سهم خود نمی گذارد یک طبقه یک دست و همگن با منافع طبقاتی مشترک پا بگیرد. بنابراین، هم جنبش های اجتماعی به نیروی کارگران نیاز دارند، و هم اردوی کار برای این که به یک جنبش طبقاتی با منافع عام بدل شود، باید بر سلسله مراتب درونی خود فایق آید. دقیقا همین مطالبات معین و مبارزه علیه نابرابری در درون طبقه است که امکان پیوند جنبش کارگری با سایر جنبش های اجتماعی را فراهم می کند.

جنبش کارگری در نبرد علیه نظام سرمایه داری، علیه بهره کشی و نظام استوار بر کارمزدی، نقش محوری و انحصاری ایفا می کند که با هیچ جنبش اجتماعی دیگر قابل مقایسه نیست و جنبش های دیگر در مبارزه علیه سایر اشکال ستم و سلطه، انگیزه و منافع ویژه ای دارند. برای این که پیوند این جنبش ها تضمین شود و پایدار بماند، هیچ جنبشی نباید آرا و استراتژی خود را بر دیگری تحمیل کند. رابطه این جنبش ها باید برابر و بر مبنای تنظیم مشترک طرح ها، و راه کارهای مبارزه استوار باشد، و فرهنگ جدیدی از نزدیکی ها و منطق گفتگویی را به نمایش بگذارد. در این مبارزه مشترک، هژمونی جنبش کارگری نه با فرامین حقوقی و اهرم های بازتولید کننده سلطه، بلکه با دفاع قاطع از مطالبات این جنبش ها، ارائه طرح ها و پیشنهادهای موثر مبارزاتی و از همه مهم تر رزمندگی بیش تر از هر نیرویی برای نفی هرگونه ستم انسان بر انسان به دست می آید.

۵- در مسیر سرنگونی رژیم سرمایه داری و مذ هبی ایران، مبارزه برای سوسیالیسم از امروز، وظیفه دایمی و تعطیل ناپذیرما است. پیش روی در این مبارزه در گرو این است که:
اولا : با تمام نیرو و توان فکری و امکان های عملی خود اهمیت سازمانیابی توده ای طبقه در نبرد طبقاتی اردوی کار علیه مناسبات مسلط بهره کشی را دریابیم. این وظیفه را تحت هیچ شرایطی هم چون یک نیروی کارگری نباید تحت الشعاع وظایف دیگر آن قرار دهیم؛

ثانیا: برای بازسازی يك چپ عمیقا دموکراتیک، ضد سرمایه داری، فمینیست ، طرفدار محیط زیست

و طرفدار آزادی های بی قید و شرط سیاسی پیگیرانه مبارزه کنیم؛

ثالثا: چپ باید تصور روشنی از منطق پیکار علیه استبداد دینی و برای دموکراسی داشته باشد، به الزام های

این مبارزه پاسخی در خور دهد و به پاکبیری جنبشی فراگیر و نیرومند در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی یاری رساند؛

رابعاً: نه تنها تلاش مستمر برای شکل‌گیری اتحاد بزرگ مدافعان سوسیالیسم وظیفه تعطیل نا پذیر ما و همه ی کمو نیست هاست، بلکه تبدیل گفتمان سوسیالیستی به گفتمانی مسلط در مصاف با گفتمان های آمپریا لیستی، ارتجاعی و رفرمیستی با هر شکل هر فرم مردم فریبانه اش وظیفه دائمی ماست.

برای شکل‌گیری یک بدیل سوسیالیستی که عمیق ترین سطح دموکراسی و آزادی ها را درخود دارد و اساساً این دو مقوله ای جدائی ناپذیرند، باید به الزامات آن پاسخی در خور دهیم و برای تحقق آن مبارزه کنیم.

نشست بخش قابل توجه احزاب کمونیست، سازمان ها و نهاد های چپ و سوسیالیست در آلمان طیعه ی نوید بخشی است که امید های بزرگی برای غلبه بر پراکندگی و فرقه گرایی ایجاد کرده است. این تجمع بزرگ اگرچه همراهی بخش قابل توجهی از فعالان چپ را که بیرون از این گروه بندی ها فعالیت می کنند با خود ندارد، اما گام بزرگی است برای ایجاد یک اتحاد بزرگ و فراگیر در راهپیمائی ما چپ ها و کمونیست ها به سوی سوسیالیسم و آزادی. موفقیت این حرکت علاوه بر پاسخ به نیازهای تعیین کننده مبارزه طبقاتی در ایران، به خانه تکانی و تجدید آرایش بنیان های فکری نیروهای شرکت کننده بستگی دارد تا شرایط تداوم همکاری و اتحاد مستحکم و پایدار را فراهم کند.

برای پیش برد این اهداف، تلاش برای ایجاد رسانه ای بزرگ که بتواند صدای همه فعالین کارگری، همه کمونیست های طرفدار مبارزه برای سوسیالیسم از همین امروز - چه متشکل، چه منفرد و مستقل - را منعکس کند، وظیفه ای است که به سهم خود باید به سرعت در مسیر تحقق آن حرکت کنیم. با تکیه ی مسئولانه بر اشتراکات، اختلافاتمان را رفیقانه به بحث و گفتگو بگذاریم. آلترناتیو سوسیالیستی خیالپردازی نیست، همه ی واقعیات موجود و بن بست های سرمایه داری ضرورت این حقیقت را تایید می کند.

سازمان ما در کنار همه ی آن نیروهایی که در مسیر تحقق سوسیالیسم پیکار می کنند با تمام توان همراه و همگام است.

مرداد ۱۳۹۱ - آگوست ۲۰۱۲